

عصمت امام و خاستگاه آن در قصص قرآن کریم*

[محسن دیمه کارگراب^۱]

چکیده

«عصمت امام» یکی از مهم ترین مباحث کلامی است که از دیرباز تاکنون در میراث کلامی امامیه ذیل شرایط امامت و اکاوی شده است؛ لیکن استنادات متکلمان در این باب علاوه بر استنادات روایی و عقلی، بیشتر در ارتباط با آیاتی چون آیات تطهیر، اولی الامر و آیاتی از این دست بوده است؛ حال آنکه در قصص قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دسته ای از آن ها، بر عصمت امام دلالت دارد و گروهی دیگر به خاستگاه عصمت امام اشاره می کند که هر دو دسته، کمتر مورد استناد متکلمان امامی قرار گرفته است. در این نوشتار تلاش شده است بر پایه روش توصیفی-تحلیلی، ظرفیت قابل توجه این دست از آیات قصص در موضوع عصمت امام، معرفی و تبیین شود. برای این منظور، مقاله در دو بخش ادله عصمت امام و خاستگاه عصمت امام سامان یافته است.

کلیدواژه ها: قصص قرآن، امامت، عصمت امام، خاستگاه عصمت، تفسیر کلامی

* تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۸/۲۸.

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن، دانشگاه تربیت مدرس قرآن مشهد.

۱- طرح مسئله

«امامت» در نظام کلامی امامیه از مهم‌ترین مباحث اصولی و از ابعاد گوناگون قابل بررسی است. این اصل، یکی از وجوه تمایز مکتب کلامی امامیه با مکتب کلامی اهل سنت است؛ چه اینکه بنا بر نظام فکری اهل سنت، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخرین حجت الهی برای هدایت بشر است و امت پس از رحلت ایشان، دیگر نیازمند هدایتگر نیستند. امت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از رحلت ایشان نیازی به حجت الهی ندارند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آخرین حجت الهی به منظور هدایت بشر می‌دانند؛ حال آنکه بنا بر نظام فکری امامیه، زمین هیچ‌گاه خالی از حجت الهی نخواهد ماند و به اقتضای این اصل، پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز حجت الهی در میان مردم تا روز قیامت وجود خواهد داشت که در تفکر شیعی از وی به «امام» تعبیر می‌شود. البته در نظام فکری امامیه، تصدی مقام امامت، مبتنی بر شرایط متعددی است که باید وجود آن در شخص امام احراز شود. در این میان «عصمت» در شمار مهم‌ترین آن شرایط است. این نوشتار در پی آن است تا مسئله «عصمت» را تنها با استناد به قصص قرآن کریم مورد بررسی قرار دهد. برای این منظور، ابتدا به معنای لغوی و اصطلاحی عصمت اشاره نموده و سپس ادله عصمت امام و خاستگاه آن را در قصص قرآن پی می‌گیریم.

۲- معنای لغوی و اصطلاحی عصمت

خلیل بن احمد گوید: «عصمت آن است که خداوند متعال تو را از شرنگه دارد؛ یعنی شتر را از تو دفع کند».^۱ ابن فارس نیز ریشه «ع ص م» را اصل واحد و صحیحی دانسته که دلالت بر امساک، منع و ملازمه می‌کند و معنا در همه این موارد یکسان است. عصمت آن است که خداوند متعال بنده‌اش را از بدی‌ای

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۱/۳۱۳.

که بر او عارض می‌شود، نگه دارد.^۱ جوهری نیز عصمت را به معنی منع کردن و حفظ کردن دانسته است.^۲ سید مرتضی نیز اصل این کلمه را در لغت به معنی منع دانسته است.^۳ راغب اصفهانی، واژه «عصم» را به معنای إمساك و خودداری کردن آورده است.^۴

البته عده‌ای از اهل لغت، همچون جوهری و زبیدی، عصمت را به معنای کسب نیز دانسته‌اند.^۵ البته زبیدی تصریح می‌کند که معنای اصلی عصمت در کلام عرب، همان منع است.^۶

به گفته صاحب التحقیق، اصل واحد در این ماده «حفظ کردن همراه با دفاع نمودن از چیزی» است و عصمت، اسم مصدر به معنی «تحقق محفوظ بودن و دفاع کردن از آن» است. افزون بر اینکه التجاء، تمسک، منع، وقایه و موارد مشابه، از لوازم اصل مذکور است. پس در این ماده دو قید حفظ و منع ملاحظه می‌شود.^۷

اما در تعریف معنای اصطلاحی عصمت، شیخ مفید می‌نویسد:

العصمة من الله تعالى لحججه هي التوفيق والالطف والاعتصام من الحجج بها عن الذنوب والغلط في دين الله تعالى؛ والعصمة تفضل من الله تعالى على من علم أنه يتمسك بعصمته؛ والاعتصام فعل المعتصم وليست العصمة مانعة من القدرة على القبيح ولا مضطرة للمعصوم إلى الحسن ولا ملجئة له إليه بل هي الشيء الذي يعلم الله تعالى أنه إذا فعله بعبد من عبده لم يؤثر معه معصية له وليس كل

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۳۳۱/۴.

۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ۱۹۸۶/۵.

۳. علم الهدی، سید مرتضی، أمالی المرتضی، ۳۴۷/۲.

۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ۵۶۹.

۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، همان؛ زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، ۴۸۱/۱۷-۴۸۲.

۶. همان.

۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۵۴/۸.

الخلق يعلم هذا من حاله بل المعلوم منهم ذلك هم الصفوة والأخيار.^۱

ونیز می نویسد:

إن العصمة فى أصل اللغة هى ما اعتصم به الإنسان من الشىء كأنه امتنع به عن الوقوع فيما يكره وليس هو جنسا من أجناس الفعل ومنه قولهم: «اعتصم فلان بالجبل» إذا امتنع به؛ ومنه سميت العصم وهى وعول الجبال لامتناعها بها. والعصمة من الله تعالى هى التوفيق الذى يسلم به الإنسان مما يكره إذا أتى بالطاعة؛ وذلك مثل إعطائنا رجلا غريقا جبلا ليتشبث به فيسلم فهو إذا أمسكه واعتصم به سمي ذلك الشىء عصمة له لما تشبث وسلم به من الغرق ولولم يعتصم به لم يسم عصمة؛ وكذلك سبيل اللطف؛ إن الإنسان إذا أطاع سمي توفيقا و عصمة وإن لم يطع لم يسم توفيقا ولا عصمة.^۲

و در جای دیگر می گوید:

العصمة لطف يفعله الله تعالى بالمكلف بحيث يمتنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما.^۳

سید مرتضی نیز عصمت را این گونه تعریف می کند:

العصمة هى اللطف الذى يفعله الله تعالى، فيختار العبد عنده الامتناع من فعل القبيح.^۴

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه، مفهوم سازی معتزله از عصمت را چنین گزارش می کند: عصمت، لطفی است که مکلف را از فعل قبیح، به اختیار باز می دارد.^۵

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقاد، ۱۲۸.

۲. همو، أوائل المقالات، ۱۳۴-۱۳۵.

۳. همو، النکت الاعتقادية، ۳۷.

۴. علم الهدی، سید مرتضی، همان، ۳۴۷/۲.

۵. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ۸/۷.

خواجه نصیر طوسی در قواعد العقائد، عصمت را چنین تعریف کرده است:

العصمة هي كون المكلف بحيث لا يمكن أن يصدر عنه المعاصي من غير إجبار له على ذلك.^۱

علامه حلی نیز می نویسد:

العصمة لطف خفی يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث لا يكون له داع إلى ترك الطاعة وارتكاب المعصية مع قدرته على ذلك، لأنه لو لا ذلك لم يحصل الوثوق بقوله فانتفت فائدة البعثة وهو محال.^۲

به گفته قاضی بیضاوی، عصمت ملکه ای نفسانی است که مانع از فسق و فجور می شود و متوقف بر علم به عواقب گناهان و مناقب طاعات است.^۳

فاضل مقداد نیز عصمت را چنین تعریف می کند:

العصمة عبارة عن لطف يفعله الله بالمكلف، بحيث لا يكون له [مع ذلك] داع إلى ترك الطاعة ولا إلى فعل المعصية، مع قدرته على ذلك، ويحصل انتظام ذلك اللطف بأن يحصل له ملكة مانعة من الفجور والاقدام على المعاصي، مضافاً إلى العلم بما في الطاعة من الثواب والمعصية من العقاب، مع خوف المؤاخظة على ترك الأولى وفعل المنسى.^۴

همو در اللوامع الالهيه گوید:

عده ای در تعریف عصمت، سخنی نیکو و فراگیر دارند. آن ها گویند: عصمت، ملکه ای است نفسانی که متصف به آن را از فجور بازمی دارد، اگرچه آنان توانایی چنین رفتارهایی را دارند و این ملکه متوقف بر علم به

۱. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، قواعد العقائد، ۷۲.

۲. حلی، حسن بن یوسف، الباب الحادی عشر، ۹.

۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، طوابع الانوار، ۱/۵۶۴.

۴. سیوری، مقداد بن عبدالله، إرشاد الطالبین، ۳۰۱-۳۰۲.

پیامدهای ناگوارگناهان و برکات طاعات است؛ زیرا عفت هنگامی که در جوهر نفس تحقق یابد و علم تام به شقاوتی که در معصیت است و سعادتی که در اطاعت است به آن ضمیمه شود، آن علم موجب رسوخ آن در نفس شده و ملکه می شود.^۱

علامه طباطبایی هم در المیزان، عصمت را چنین تعریف می کند:

عصمت، تحقق امری در انسان معصوم است که او را از انجام کارهایی که جایز نیست از قبیل خطا و معصیت، حفظ می کند.^۲

ایشان در ادامه می گوید:

اگر افعال صادر از رسول خدا ﷺ - اعم از دریافت و تبلیغ وحی و عمل به آن (و نیز سایر رفتارهای ایشان) - را چنین در نظر بگیریم که همه به یک شکل، یعنی به شکل اطاعت و صواب از آن جناب صادر می شود، دیگر احتیاج نداریم که قائل به وجود واسطه ای میان آن جناب و اعمالش شده، چیزی را منضم به نفس شریف رسول خدا ﷺ بدانیم که با وجود چنان چیزی افعال اختیاریه آن جناب به شکل اطاعت و صواب و برطبق اراده خدای سبحان از آن جناب صادر شود، بدون اینکه حضرت در انجام آن دخیل باشد، که لازمه آن، ابطال علم پیامبر ﷺ و اراده آن حضرت در تأثیر بر افعال ایشان است که در این صورت افعال اختیاری آن حضرت از اختیاری بودن، خارج می شود، و این امر خلاف آن فرض است که آن حضرت نیز فردی از افراد انسان است، که هر چه می کند با علم و اراده و اختیار می کند، پس عصمت خدایی عبارت شد از اینکه خداوند سببی در انسان پدید آورد که به خاطر آن تمامی افعال انسان نامبرده به صورت

۱. همو، اللوامع الإلهية، ۲۴۴.

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ۱۳۴/۲.

اطاعت و صواب صادر شود، و آن سبب عبارت است از علم راسخ در نفس، یعنی ملکه نفسانی است.^۱

۳- عصمت امام

عصمت یکی از شروط اساسی در مسئله امامت است که در آیات قصص و غیر قصص به آن اشاره شده است؛ اما با توجه به محدوده موضوعی این نوشتار، این مطلب را در قصص قرآن پی می‌گیریم و پس از اشاره به برخی مستندات کلامی عصمت در قصص قرآن، به بررسی خاستگاه و سرچشمه آن می‌پردازیم.

۴- آیات قصصی بیانگر عصمت امام

«قصه»، جمع آن «قصص» و به معنای روایت کردن است^۲ و به معنای یک جمله از کلام نیز هست. مانند آیه شریفه «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»^۳ یعنی بهترین بیان را برای توتبیین می‌کنیم.^۴ اما از حیث اصطلاح، «قصه» به کلام منظوم یا منشورگفته می‌شود که جریانی را متعاقباً و متوالیاً تعقیب بکند و هدفی هم داشته باشد.^۵ قصه از نظر قرآن سرگذشت واقعی و صادقی است مبتنی بر دانش الهی که برای گسترش اندیشمندی و ایجاد عبرت در خردمندان به گونه‌ای بیان می‌شود که شنونده یا خواننده آن را دنبال کند و از این رو، خیال و وهم و مبالغه در آن راه ندارد.^۶

برخی از قصص قرآن طولانی است؛ مانند قصه حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام. و برخی از

۱. رک: همان، ۱۳۹/۲.

۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، همان، ۱۰۵۱/۲.

۳. یوسف/۳.

۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۷/۷۳.

۵. فعال عراقی، حسین، قصص قرآن و تاریخ انبیاء، ۵.

۶. حسینی ژرفا، سید ابوالقاسم، مبانی هنری قصه‌های قرآن، ۶۶.

قصص قرآن کوتاه است و گاه در حد یک آیه؛ مانند ماجرای یادکرد ابتلاء حضرت ابراهیم علیه السلام و اعطاء مقام امامت به وی که در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده است. قصص دیگر نیز میان این دو حد مذکور جای دارد.

آنچه در این نوشتار مبنای پژوهش قرار گرفته آیات قصص است؛ البته در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که برخی از آیات در شمار آیات قصص نباشند؛ لیکن بررسی بیشتر حکایت از آن دارد که آن آیات را نیز می‌توان در شمار آیات قصص لحاظ کرد، به دلیل اینکه در سیاق آیات قصص و یادکرد انبیاء پیشین قرار دارد. مانند آیه **﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾**^۱ که در سیاق آیات قصه نجات ابراهیم علیه السلام از آتش و یادکرد نجات لوط علیه السلام در ماجرای نزول عذاب الهی بر قوم او است. و نیز آیه **﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾**^۲ که پس از یادکردی از حضرت موسی علیه السلام و هدایتگری وی در بنی اسرائیل آمده است. و نیز آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾**^۳ که در ابتدای آیات قصه همسر عمران و ولادت حضرت مریم علیها السلام قرار دارد. لذا جدا انگاری این آیات از قصه‌های مذکور امری است که با پیوستگی و سیاق آن قصه‌ها سازگاری ندارد. با این توضیح در ذیل به آیات متعددی از قصص قرآن که بیانگر شرط بنیادین عصمت برای امام است اشاره می‌کنیم.

۴-۱. آیات استخلاف آدم علیه السلام

آیات استخلاف حضرت آدم علیه السلام که بنا بر چینش کنونی مصحف شریف، اولین

۱. انبیاء/۷۳.

۲. سجده / ۲۴.

۳. آل عمران/۳۳.

قصه قرآن کریم است، ابعاد کلامی متعددی در مباحث امامت دارد که مسئله عصمت خلیفه و امام، یکی از آن‌ها است.^۱

همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه‌گذار [مستخلف] دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه‌اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می‌دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند. بنابراین روشن است که خلافت خداوند، عصمت را ایجاد می‌کند و خلیفه جز معصوم نمی‌تواند باشد.^۲

افزون بر اینکه در آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳، معنایی وجود دارد که خداوند جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی‌سازد؛ زیرا اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ حال آنکه می‌فرماید: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»^۴ و نیز به پیامبرش فرمود: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»^۵ پس چگونه روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می‌کند، خود مرتکب شود.^۶

به گفته علامه حلی، فساد و خونریزی در آیه «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^۷ درباره نسل حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام است؛ بنابراین با دفاع از عصمت وی و نیز با اشاره به این مطلب که وجود غیر معصوم همان‌گونه که ملائکه پنداشتند، مشتمل

۱. تذکاراتین نکته ضروری است که خلیفه به معنای اخص بر انبیاء، رسل، اوصیاء، حجج الهی و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام که اوصیاء پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، اطلاق می‌شود. پس دلالت این آیه بر عصمت خلیفه، بر عصمت امام نیز دلالت می‌کند.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین، ۵/۱.

۳. بقره/۳۰.

۴. یوسف/۵۲.

۵. نساء/۱۰۵.

۶. ابن بابویه، محمد بن علی، همان، ۱۱/۱.

۷. بقره/۳۰.

بر مفسده است، تحکیم و تمکین غیر معصوم، بدون وجود معصوم امری است که صدورش از خداوند محال است.^۱

شیخ حر عاملی نیز آیات متعددی از قرآن کریم همچون آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» را ذیل باب «النصوص العامة على وجوب النبوة والإمامة وثبوت العصمة للأنبياء والأئمة» آورده است.^۲

۴-۲- آیه ابتلاء ابراهیم علیه السلام

یکی دیگر از آیات قصص قرآن که گویای عصمت امام است، آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۳ است.

امام رضا علیه السلام در روایت مشهوری در ذیل این آیه می فرماید:

این آیه امامت همه ظالمان را تا روز قیامت باطل می کند و امامت تنها در گروه برگزیدگان قرار می گیرد.^۴

علامه حلی در تبیین دلالت این آیه بر عصمت امام می نویسد:

غیر معصوم ظالم است بالا امکان [از غیر معصوم ممکن است ظلمی سرزند و مصداق ظالم شود]، و هیچ ظالمی لزوماً و ضرورتاً به امامت نخواهد رسید؛ در نتیجه هیچ غیر معصومی لزوماً امام نخواهد شد؛ اما صغرای استدلال این است که هر غیر معصومی گناه کار است، که این آشکار است و هر گناه کاری ظالم است، زیرا آیاتی که به این معنی تصریح

۱. رک: حلی، حسن بن یوسف، الألفین، ۷۳ و ۷۴.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ۹۷/۱.

۳. بقرة/۱۲۴.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱/۱۹۹؛ ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، ۶۷۵؛ همو، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۱/۲۱۷؛ و منابع دیگر.

دارد در قرآن کریم بسیار است. کبرای استدلال [هیچ ظالمی به امامت نمی‌رسد] به دلیل آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» است که در اینجا مراد از عهد، امامت است به دلیل «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و نیز به دلیل وجوب مطابقت جواب با سؤال و محال بودن تأخیر بیان از وقت حاجت که موجب آن می‌شود و این آشکار است.^۱

وی در جای دیگری نیز چنین می‌نویسد:

هرکه معصوم نباشد بالفعل، از او گناهی سر می‌زند بالضرورة؛ و هرکه از او گناهی سر بزند بالفعل ظالم است و آیات بر آن دلالت می‌کنند. در نتیجه هر غیر معصومی بالفعل، ظالم است و همیشه هر ظالمی بالفعل امام نیست، به دلیل آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲

علامه طباطبایی نیز در تبیین دلالت این آیه می‌نویسد:

مقام امامت با این شرافت و عظمتی که دارد، هرگز در کسی یافت نمی‌شود مگر آنکه ذاتاً سعید و پاک باشد که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى» توضیح اینکه در این آیه میان هادی به سوی حق و بین کسی که تا دیگران هدایتش نکنند راه را پیدا نمی‌کند، مقابله انداخته، و این مقابله اقتضاء دارد که هادی به سوی حق کسی باشد که چون دومی محتاج به هدایت دیگران نباشد، بلکه خودش راه را پیدا کند. و نیز این مقابله اقتضاء می‌کند که دومی نیز مشخصات اولی را نداشته باشد، یعنی هادی به سوی حق

۱. حلی، حسن بن یوسف، همان، ۲۷۶ و ۲۷۷.

۲. همان، ۳۹۳.

نباشد. از این دو استفاده، دو نتیجه به دست می‌آید: اول اینکه امام باید معصوم از هر ضلالت و گناهی باشد، وگرنه مهتدی به نفس نخواهد بود، بلکه محتاج به هدایت غیر خواهد بود، و آیه شریفه از مشخصات امام این را بیان کرد که او محتاج به هدایت احدی نیست، پس امام معصوم است؛ آیه شریفه «وَجَعَلْنَا هُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۱ نیز بر این معنا دلالت دارد، چون می‌فهماند عمل امام هر چه باشد خیراتی است که نه به هدایت دیگران، بلکه به هدایت خود، و به تأیید الهی و تسدید ربانی به سوی آن هدایت شده است. دوم اینکه عکس نتیجه اول نیز به دست می‌آید و آن این است که هر کس معصوم نباشد، او امام و هادی به سوی حق نخواهد بود. با این بیان روشن گردید که مراد از «ظالمین» آیه مورد بحث، مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود؛ هر چند آن کسی که یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد، حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد، و چه معصیت، چه اینکه در همه عمرش باشد، و چه اینکه در ابتداء باشد، و بعد توبه کرده و صالح شده باشد؛ هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند؛ پس امام تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک‌ترین ظلمی را مرتکب نشده باشد.^۱

در ارتباط با این آیه به سه نکته زیر نیز می‌توان اشاره کرد:

اول: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲ به این معنی است که «عهد من به ظالمان نمی‌رسد» نه اینکه «ظالم به امامت نمی‌رسد» یعنی عهد امامت دادنی است از سوی خداوند، نه به دست آوردنی از ناحیه بنده؛ پس در این تعبیر علاوه بر عصمت، تعیین الهی نیز لحاظ شده است.

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، همان، ۱/ ۲۷۳ و ۲۷۴.

دوم: برخی بر این باورند که بر اساس پاسخ خداوند سبحان به درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام می‌توان گفت: همه فرزندان نیکوکار و معصوم ابراهیم علیه السلام یعنی همه انبیا و اولیای الهی که از نسل اویند، به امامت رسیده‌اند و غیر معصوم، خواه از ذریه آن حضرت یا از غیر آنان، در معرض عهد الهی نیست و امامت به او نمی‌رسد. امامت همچون هر عهد دیگری از عهدهای الهی با ظلم و گناه ناسازگار است و هیچ‌گاه به هیچ ظالمی نمی‌رسد؛ خواه بر ظلم و گناه اصرار ورزد یا از آن توبه کند؛ چنانکه سیره عقلا بر عدم واگذاری کارهای مهم و حساس به افراد بد سابقه است.^۱ ولی در نقد فراز اول می‌توان گفت «لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» به این معنی نیست که هر که ظالم نبود لزوماً به امامت می‌رسد. به عنوان نمونه حضرت مریم و حضرت زهرا علیهما السلام معصوم‌اند و ظالم نیستند، اما به امامت نرسیده‌اند. پس آیه ناظر به این است که عهد امامت به ظالمین نمی‌رسد، اما لزوماً به همه غیر ظالمین هم نخواهد رسید؛ به دیگر سخن، امام از میان غیر ظالمان، یعنی از میان معصومان، انتخاب می‌شود نه اینکه هر که معصوم بود باید امام شود.

سوم: بر اساس این آیه، مقام امامت مقامی بالاتر و رفیع‌تر از مقام نبوت است و از آنجاکه عصمت در انبیاء شرط است، در امام نیز به طریق اولی شرط خواهد بود. برخی از علمای عامه نیز با توجه به این آیه، بر عصمت امام استدلال کرده‌اند.

زمخشری، از مفسران اهل سنت، در تفسیر این آیه می‌گوید:

هر که از ذریه تو ظالم باشد، خلافت و عهد من به این که امام باشد، به او نمی‌رسد و جز این نیست که خلافت و عهد امامت به کسی می‌رسد که عادل و از ظلم، مبرا باشد. و گفته‌اند: این آیه دلیل بر این مطلب است که فاسق شایستگی امامت را ندارد، و چگونه شایستگی امامت را کسی داشته باشد که حکم و شهادت وی جایز نیست و اطاعت از وی واجب

۱. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ۴۱۴/۶.

نیست و خبری که از ناحیه او گفته شود، پذیرفته نمی شود و نباید امام جماعت قرار گیرد.^۱

فخررازی نیز با تکیه بر مفهوم «امام» در نحوه دلالت این آیه بر عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام می نویسد:

قوله: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» يدل على أنه عليه السلام كان معصوماً عن جميع الذنوب؛ لأن الإمام هو الذي يؤتم به ويقتدى، فلو صدرت المعصية منه لوجب علينا الاقتداء به في ذلك، فيلزم أن يجب علينا فعل المعصية وذلك محال لأن كونه معصية عبارة عن كونه ممنوعاً من فعله وكونه واجباً عبارة عن كونه ممنوعاً من تركه؛ والجميع محال.^۲

نحوه استدلال فخررازی اگرچه صحیح است، لیکن مراد وی تنها اثبات عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ در حالی که پیش تر بیان شد مورد آیه نمی تواند مخصص عموم آن باشد. به تعبیر دیگر، آیه بیانگر شرط عصمت برای هر کسی است که مصداق امام باشد، حال از حیث شرط اصل عصمت، هیچ فرقی نیست که مصداق امام، ابراهیم علیه السلام باشد یا ذریه غیر ظالم وی که در آیه بدان تصریح شده است.

فخررازی نیز به استناد آیه مذکور تصریح می کند که فاسق صلاحیت امامت را ندارد.^۳ ابوحیان اندلسی نیز به همین دیدگاه اشاره کرده است.^۴ بیضاوی و ابن عجبیه نیز به استناد این آیه تصریح می کنند که ظالم صلاحیت امامت را ندارد و تنها افراد نیک و باتقوا از ذریه ابراهیم علیه السلام به امامت می رسند و فاسق صلاحیت امامت را دارا نیست.^۵

۱. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ۱/۱۸۴.

۲. فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ۴/۳۶ و ۳۷.

۳. همان، ۴/۳۸.

۴. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط، ۱/۶۰۵.

۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل، ۱/۱۰۴؛ ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید، ۱/۱۶۲.

حقی بروسوی نیز اگرچه به این دیدگاه اشاره کرده، لیکن مراد از ظالم را کافر دانسته است.^۱

در نقد این دیدگاه گفتنی است که حمل ظالم بر کافر، حملی بی دلیل و خلط مفهوم با مصداق است؛ زیرا بی تردید یکی از مصادیق ظلم و به تعبیر دیگری یکی از وجوه معنایی ظلم، کفر است؛ همان گونه که یکی دیگر از مصادیق آن، شرک و یا امور دیگر است. از این رو حمل مذکور تضییق معنایی بی دلیل است. علاوه بر اینکه اطلاق ظلم در «الظَّالِمِينَ» اقتضاء می کند که مراد آیه، نفس صدور ظلم باشد با در نظر گرفتن همه مصادیق آن که کفر نیز یکی از آن ها است.

۴-۲-۱- شبهات عامه بر خوانش امامیه از آیه ابتلاء ابراهیم علیه السلام

برخی از عامه پیرامون اثبات عصمت امام در آیه مورد بحث، اشکالاتی را مطرح کرده اند که در ادامه، دو نمونه را مورد بررسی قرار می دهیم.

شبهه اول: مراد از امامت، نبوت است

یکی از شبهات مشهوری که از دیرباز در خصوص این آیه از ناحیه متکلمان و مفسران اهل سنت مطرح شده، آن است که ایشان مراد از امامت در آیه مزبور را نبوت دانسته اند.^۲

امامت اگرچه ارتباطی اساسی با نبوت دارد، ولی مقامی جدای از مقام نبوت است. شیخ طوسی در رساله فی الفرق بین التبی والإمام می نویسد:

«نیج» کسی است که بدون واسطه بشری از ناحیه خداوند پیامی را می رساند؛ و در این معنا، امام، امت و ناقلان از پیامبر قرار ندارند، هر چند که همه آن ها از ناحیه خداوند پیامی را بگویند؛ لکن این به واسطه بشری

۱. حقی بروسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ۱/۲۲۴.

۲. قاضی عبدالجبار معتزلی، المغنی، ۲۰ (امامت ۱)/۱۹۵؛ فخر رازی، محمد بن عمر، همان، ۳۴/۴ و ۳۷.

است که همان نبی است. از معنی امام نیز دو مطلب استفاده می‌شود: اول اینکه امام کسی است که مردم به افعال و اقوال او اقتداء می‌کنند؛ زیرا «امام» در لغت کسی است که به او اقتداء می‌شود مانند امام جماعت؛ دوم اینکه امام، تدبیر و سیاست امت و تأدیب بزهکاران و دفاع از امت و نبرد با دشمنان و نصب والیان و امراء و قضات و اقامه حدود و امور دیگر را به عهده دارد. از جنبه وجه اول، امام با نبی در این معنا یکسان هستند؛ زیرا هیچ پیامبری نیست مگر اینکه باید به او اقتداء شود و باید که افعال و اقوال او را پذیرفت. از این جهت نبی همان امام است. اما از وجه دوم، لزوماً هر پیامبری عهده‌دار تدبیر امور مردم و نبرد با دشمنان و دفاع از امر خداوند نیست؛ زیرا این امر ممتنع و محال عقلی نیست که مصلحت اقتضاء کند که پیامبری مبعوث شود و مکلف شود اموری که مصلحت مردم در آن است و لطف به آن‌هاست از قبیل واجبات عقلی، به مردم ابلاغ کند، هرچند مکلف به تأدیب کسی و محاربه با دشمنی و نصب و تعیین کسی نباشد. و هرکه امور مذکور را در نبی واجب و لازم بداند، از حیث اینکه نبی است، بی‌تردید سخنی بسیار بعید گفته و هیچ دلیلی برای این مدعا ندارد.^۱

بر اساس آیه شریفه «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را در حالی که نبی بود چنین فرمود که به عنوان پاداش او که همه امتحان‌های الهی را به اتمام رسانده بود، او را به مقام امامت می‌رساند. اگر حضرت ابراهیم علیه السلام در آن حال امام می‌بود این سخن خداوند معنایی نداشت. بنابراین آیه مذکور بر تفاوت و جدایی مقام امامت از نبوت دلالت می‌کند.^۲

۱. طوسی، محمد بن حسن، الرسائل العشر، ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. همان، ۱۱۳ و ۱۱۴؛ همو، التبیان، ۱/۴۴۹.

با توجه به آیات قرآن کریم، می توان دلایل دیگری در اثبات تفاوت امامت و نبوت را شاهد آورد. در ادامه، به چند نمونه اشاره می کنیم:

یکم: با استناد به آیه شریفه «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»^۱ نبی، غیر از ملک است؛ در غیر این صورت این آیه معنی نداشت و آن قوم نمی گفتند: «نحن أحق بالملک» بلکه شایسته بود که بگویند: «أنت أحق بالملک» زیرا تونبی هستی و نبی، ملک و سلطان است.^۲

دوم: بر اساس آیه شریفه «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِفَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۳ بی گمان حضرت هارون عليه السلام پیامبر بود، لکن عهده دار امور امت نشد؛ در غیر این صورت نیازی به جانشین ساختن او از سوی حضرت موسی عليه السلام نبود.^۴

سوم: بین اهل سیره و تاریخ، اختلافی نیست که در میان بنی اسرائیل، نبوت در قومی بود و ملک و سلطنت در قوم دیگر؛ البته برخی از انبیا چون حضرت داوود و حضرت سلیمان عليهما السلام هر دورا دارا بودند. این واضح ترین وجه انفکاک امامت از نبوت است؛ یعنی برخی اولیای خدا، تنها پیامبرند و برخی تنها امام اند و برخی دیگر دارای هر دو مقام هستند. برفرض که بپذیریم امامت از نبوت جدا نیست و امامت، همچون عدالت و کمال عقل، از شروط نبوت است، اما لزومی ندارد که هر امامی هم نبی باشد، همان طور که هر نبی ای امام است؛ یعنی امامت، اعم از نبوت است و با انتفای نبوت، امامت منتفی نمی گردد و در این امر، خلاف و نزاعی نیست.^۵

۱. بقرة/ ۲۴۷.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الرسائل العشر، ۱۱۲.

۳. أعراف/ ۱۴۲.

۴. همان، ۱۱۲-۱۱۳؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴/ ۷۲۹؛ کاشانی، ملافتح الله، زیادة التفاسیر، ۲/ ۵۹۰ و ۵۹۱.

۵. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۱۱۳ و ۱۱۴.

چهارم: اعطاء مقام امامت به ابراهیم علیه السلام در دوران پیری و بعد از تولد اسماعیل و اسحاق علیه السلام و پس از ساکن نمودن اسماعیل و مادرش در مکه است، در حالی که سال‌ها پیش از آن، به مقام نبوت رسیده بود. ابراهیم علیه السلام علمی به صاحب فرزند شدن نداشت، حتی پس از بشارت ملائکه در ابتدا با نومییدی آن را باور نمی‌کرد چنانچه فرمود: ﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ﴾^۱ و همسرش نیز امیدى نداشت به اینکه صاحب فرزند شود، چنانچه فرمود: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾^۲ قالوا أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؟^۳ بنابراین ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ بیانگر آن است که در حال این درخواست صاحب فرزند بوده است. فراز ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ نیز دلالت بر این دارد که امامتی که خداوند به او بخشید، پس از موفقیت در امتحان‌های الهی بوده که روشن‌ترین آن، ماجرای دستور ذبح اسماعیل علیه السلام بوده است، چنانچه در فرازهای پایانی این قصه می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾^۴ که این ماجرا در دوران پیری آن حضرت اتفاق افتاد، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾^۵.

۱. حجر/۵۳-۵۵.

۲. هود/۷۱-۷۳.

۳. صافات/۱۰۶.

۴. ابراهیم/۳۹.

۵. رک: طباطبایی، سید محمدحسین، همان، ۱/۲۶۷ و ۲۶۸ با اندکی تلخیص و تصرف؛ برای مطالعه بیشتر رک: علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ۳/۱۳۹-۱۴۱؛ شیخ طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، ۲/۲۵۳-۲۵۵.

شبهه دوم: مراد آیه، امامت در مقام نبوت است

شبهه دیگری که امروزه از ناحیه فرقه وهابیت مطرح می شود این است که آیه در صدد بیان امامت در مقام نبوت است. به تعبیر روشن تر حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا نبی بوده و سپس به مقام امامت رسیده است، لذا لازمه امام شدن شخصی این است که پیش از امامت، نبی باشد. لکن از آنجاکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتم الأنبياء است و پس از ایشان هیچ پیامبری نخواهد آمد، لذا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ امامی نداریم.

در جواب به این ادعا باید گفت:

اول: به حکم عقل، مورد نمی تواند مخصص باشد. حال اگر حضرت ابراهیم علیه السلام نبی بوده و سپس به امامت رسیده، به این معنا نیست که هر که به امامت می رسد لزوماً باید ابتدا نبی بوده باشد.

دوم: حکم امامت در نتیجه «موفقیت در همه امتحان های الهی» بیان شده، نه در نتیجه تحقق نبوت؛ به عبارت دیگر اتمام همه ابتلائات به کلمات و موفقیت در آن موارد، زمینه رسیدن به مقام امامت در آن حضرت بوده و اصلاً نبی بودن ایشان لحاظ نشده است. پس گویی رسیدن به مقام امامت نسبت به قید نبوت، لا بشرط است.

یعنی سخن از ابراهیم معصوم و مبتلا به کلمات است که به مقام امامت رسیده، نه ابراهیم نبی؛ هر چند نبی بودن آن حضرت را از قرائن دیگری می فهمیم.

سوم: پاسخ خداوند که فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» گویای این است که امامت به ظالمان نمی رسد؛ در واقع خداوند متعال، شرط رسیدن به مقام امامت را ظالم نبودن در گذشته و حال و آینده دانسته است، نه نبی بودن. افزون بر اینکه اگر قرار بود امامت منوط به مقام نبوت باشد، خداوند می فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الْإِنْبِيَاءَ» یا «یَنَالُ عَهْدِي إِلَى النَّبِيِّينَ»

چهارم: اگر گفته شود «عهد من به انبیاء می‌رسد» منطبق با جمله «عهد من به ظالمان نمی‌رسد» است، می‌گوییم اصلاً این دو با هم منطبق نیستند؛ زیرا نفی ظلم، همان عصمت است و معصوم اعم از نبی است؛ زیرا هر پیامبری معصوم است اما هر معصومی لزوماً پیامبر نیست؛ مثلاً ملائکه و یا حضرت مریم بآنکه معصوم‌اند، ولی نبی نیستند.

۴-۳- آیه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

آیه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۱ که مربوط به یادکرد نجات حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت لوط عَلَيْهِمَا السَّلَام است نیز بر عصمت امام دلالت دارد.

بر پایه این آیه علامه حلی چنین استدلال می‌کند که هیچ هدایت‌گری مادامی که هدایت می‌کند، به ضرورت نباید گمراه باشد، در نتیجه هیچ امامی گمراه نیست «بالضرورة» بنا بر دیدگاه متقدمین و «دائماً» بنا بر دیدگاه متأخرین [از دانشمندان امامیه]؛ اما صغرای این استدلال [هر امامی لزوماً هدایت‌گر است] به دلیل آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ است. و اما کبرای استدلال [هر هدایت‌گری لزوماً گمراه نیست]، آشکار است [به حکم عقل] و هرگاه ثابت شود که امام گمراه نیست پس به یقین معصوم است به دلیل آیه ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۲ زیرا هر کسی که از شیطان پیروی کند او گمراه است و به حکم این آیه حصر ثابت است میان اشخاص گمراه و میان مخلصین که شیطان برایشان تسلط

۱. برخی چون شیخ مفید، فخر رازی و علامه طباطبایی به عصمت حضرت مریم تصریح کرده‌اند؛ رک: مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الفصول العشرة*، ۱۲۴؛ فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، ۲۱۷/۸؛ طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ۱۸۸/۳.

۲. انبیاء/۷۳.

۳. حجر/۴۲.

و نفوذی ندارد. و نیز به دلیل آیه ﴿وَأَعُوذُ بِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ﴾^۱ اشکالات متعددی از ناحیه اهل سنت بر استدلال به این آیه وارد شده است که به منظور رعایت اختصار و پرهیز از اطاله کلام، تنها به یکی از آن‌ها می‌پردازیم: بر فرض که امام به معنی نبی نباشد، آیه در صدد بیان امامت در مقام نبوت است. به تعبیر بهتر، بر فرض که امام همان نبی نباشد، این سه - حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام - نبی بوده‌اند که امام شده‌اند؛ بنابراین لازمه امام شدن شخصی این است که نبی باشد. لکن از آنجاکه حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم خاتم الأنبیاء است و پس از ایشان هیچ پیامبری نخواهد آمد، از این رو پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم هیچ امامی نداریم. در پاسخ به این شبهه باید گفت:

اول: در اینکه حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام نبی بوده‌اند و سپس به امامت رسیده‌اند،^۲ هیچ شکی نیست؛ اما این واقعیت به این معنا نیست که لازمه امام شدن نبی بودن است؛ در واقع آیه هیچ اشاره‌ای به این لزوم ندارد، زیرا مثلاً آیه نفرمود: «چون نبی بوده‌اند به امامت رسیده‌اند» و هیچ آیه‌ای نداریم که در آن تصریح شده باشد هر که امام می‌شود، باید پیش از آن نبی بوده باشد.

دوم: نتیجه این ادعا که لازمه امام شدن شخصی این است که نبی باشد، آن است که همه ائمه نیز نبی هستند؛ در این صورت باورمند به این ادعا باید همه موارد و مصادیق امام را بررسی کند و سپس اثبات کند که تمامی ائمه، نبی بوده‌اند. که این امر در قرآن کریم نشدنی است و امکان ندارد. حال که صحت ادعای مذکور، مشروط به استقصاء کلی همه افراد امام است و علم و احراز این شرط غیرممکن

۱. حجر/۳۹-۴۰.

۲. حلی، حسن بن یوسف، الألفین، ۳۴۴.

۳. به دلیل اینکه ضمیر در «جَعَلْنَاهُمْ» به این سه پیامبر می‌گردد. رک: طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ۳۰۴/۱۴.

است، نمی‌توان چنین ادعایی را مطرح کرد؛ زیرا در آن احتمال مثال نقض وجود دارد. خصوصاً اینکه از سه مورد نمی‌توان به یک قاعده کلی دست یافت و این امری عقلایی است.

سوم: لازمه این دیدگاه آن است که با ختم نبوت در حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگر هیچ‌کس به امامت نرسد؛ امری که موجب خالی شدن زمین از حجت و خلیفه الهی است. حال آنکه این نتیجه، در تضاد با آیات و روایات دیگری است که لزوم خالی نبودن زمین از حجت الهی را تا قیامت اثبات می‌کنند.^۱

چهارم: همان‌طور که در بخش پیشین بیان شد، این شبهه وجود امام پس از پیامبر را تا روز قیامت، نفی می‌کند و این دیدگاه با اعتقاد ایشان مبنی بر آمدن مهدی در آخرالزمان و اعتقاد به امام بودن او در تعارض است؛ به تعبیر روشن‌تر، دیدگاه اول بیانگر نفی وجود امام پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا روز قیامت است که این دیدگاه با دیدگاه مشهور اهل سنت مبنی بر آمدن مهدی و به امامت رسیدن وی و او را جزء «الأئمة من بعدی اثنا عشر» دانستن، تعارض دارد.

۴-۴- آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا»

آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲ بر عصمت افراد برگزیده دلالت می‌کند؛ زیرا خداوند به جزم معصوم کسی را انتخاب و اختیار نمی‌کند؛ کسی که ظاهر و باطنش یکسان باشد. حال که لازم است اصطفاء در آل ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَام مخصوص افرادی باشد که مرضی و معصوم باشند - اعم از نبی و امام - امامت ائمه ما ثابت می‌شود؛ زیرا در امت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد هیچ‌کسی به جزائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام ادعای عصمت نشده است.^۳

۱. به عنوان نمونه رعد/۷؛ فاطر/۲۴؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱/۱۷۸-۱۷۹.

۲. آل عمران/۳۳.

۳. رک: ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن، ۲/۵۰.

به گفته علامه طباطبایی، مراد از آل ابراهیم و آل عمران، نزدیکان خاص از خاندان آن دو جناب هستند؛ و نیز کسانی که به آن خانواده ملحق می‌شوند. پس آل ابراهیم به طوری که از ظاهر کلمه برمی‌آید، عبارت‌اند از پاکان از ذریه آن حضرت، از جمله: اسحاق و اسرائیل و پیامبرانی که از ذریه آن حضرت در بنی اسرائیل مبعوث شدند؛ و نیز اسماعیل و پاکان از ذریه وی که سرور همه آنان حضرت محمد ﷺ و اولیای از ذریه ایشان است.

چه اینکه آوردن «آل عمران» پس از «آل ابراهیم» اقتضا می‌کند که مراد از «آل ابراهیم» معنای گسترده آن [اعم از ذریه وی از نسل اسماعیل علیه السلام و نیز از نسل اسحاق علیه السلام] نیست، زیرا «عمران»، یا پدر مریم علیها السلام است و یا پدر موسی علیه السلام و به هر روی در شمار ذریه ابراهیم علیه السلام و آل او قرار دارد؛ لیکن «آل عمران» به صورت مجزا پس از «آل ابراهیم» ذکر شده است، لذا مراد از «آل ابراهیم» در این آیه همه فرزندان او نیست؛ بلکه مراد برخی از فرزندان او است [یعنی ذریه وی از نسل اسماعیل علیه السلام]، چنانچه خداوند فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۱ که از سیاق این آیه روشن می‌شود آیه مزبور در مقام انکار و اعتراض بر بنی اسرائیل است، و به همین جهت روشن می‌شود که مراد از آل ابراهیم، بنی اسرائیل یعنی ذریه اسحاق و یعقوب نیست، چون بنی اسرائیل، ذریه یعقوب هستند؛ در نتیجه مراد از «آل ابراهیم» تنها معصومان از ذریه اسماعیل علیه السلام است که پیامبر اسلام و اهل بیت علیهم السلام از ایشان‌اند.^۲

حاکم حسکانی نیز بر این باور است که تردیدی در قرار گرفتن اهل بیت علیهم السلام در شمار آل ابراهیم نیست؛ زیرا ایشان آل ابراهیم هستند.^۳ علامه حلی نیز در الفین نحوه

۱. نساء/۵۴.

۲. رک: طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ۱۶۵-۱۶۶.

۳. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، ۱/۱۵۳؛ شوشتری، نورالله بن شریف الدین، إحقاق الحق، ۱۴/۳۸۳.

دلالت این آیه بر عصمت امام را تبیین نموده است.^۱

۴-۵- آیه اقتداء به هدایت انبیاء

آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ»^۲ که مربوط به یادکرد برخی از انبیاء الهی است هم بیانگر عصمت امام است.

بنا بر آیات «ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»^۳ و «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» می‌توان دریافت که هدایت خدا به پیامبران رسیده است، و از طرفی بنا بر آیات «وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ»^۴ و «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ»^۵ افرادی را که خداوند هدایت کند آنان راه یافته بوده و هیچ القاء شیطانی از تسویلات جن و انس در آن‌ها اثری نمی‌گذارد و هرگز گمراه نمی‌شوند. از دیگر سوره مفاد آیات «الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَإِذْ يَضْحَكُونَ وَقَدِ امْتَصَتْ سُرَّتُهَا إِنَّهَا كَانَتْ تَكْتُمُ صَاحِبِيهَا يَوْمَ تَكْتُمُ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ لَسْتَ بِمُحَدَّثِينَ كَذِبًا»^۶ و «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَلَّمَهُمْ فَقَالُوا اقْبَلُوا بِحَاثِرِيكُمْ وَأَقْبَلُوا أَلْسِنَتِكُمْ وَأَقْبَلُوا أَنفُسَكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ فَرَسَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتِنَا فَتَوَلَّوْا وَأَنْتُمْ كَاذِبُونَ»^۷ و «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَلَّمَهُمْ فَقَالُوا اقْبَلُوا بِحَاثِرِيكُمْ وَأَقْبَلُوا أَلْسِنَتِكُمْ وَأَقْبَلُوا أَنفُسَكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ فَرَسَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتِنَا فَتَوَلَّوْا وَأَنْتُمْ كَاذِبُونَ»^۸ پیروی شیطان، معصیت و گناه و توجه به غیر حق، و متأثر شدن از القائات نفس اماره، گمراهی است. و چون پیامبران را گمراه‌کننده‌ای نیست، بنابراین برای آنان القائات شیطانی و تسویلات نفسانی و معصیت و گناه نخواهد بود، و این معنی عصمت است. بنابراین از مجموع این سه دسته از آیات قرآن به وضوح عصمت راه‌یافتگان به هدایت خدا روشن می‌شود.^۷

۱. رک: حلی، حسن بن یوسف، الألفین، ۱۰۰ و ۱۴۵.

۲. أنعام/۹۰.

۳. أنعام/۸۸.

۴. زمر/۳۶ و ۳۷.

۵. کهف/۱۷.

۶. یس/۶۰-۶۲.

۷. رک: حسینی تهرانی، سید محمدحسین، امام شناسی، ۱/۶۷-۶۸.

در نگاهی دیگر به آیه اقتدا، می‌توان گفت امر به اقتدا به هدایت انبیا، فرع بر هدایت شدن ایشان از ناحیه خداوند است؛ براین اساس در نگاهی کلی به آیه یاد شده، هر که از ناحیه خداوند مشمول هدایت ویژه الهی قرار گیرد، عموم مردم مکلف‌اند به هدایت او اقتدا کنند. از سوی دیگر بر اساس آیاتی که امام را هادی به امر معرفی می‌کنند^۱ و نیز آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، لازمه عقلی هادی بودن امام آن است که خود از ناحیه خداوند هدایت شده باشد. از این دو مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که ائمه اطهار (علیهم‌السلام) که هادی به امر هستند، لزوماً در شمار افرادی هستند که از ناحیه خداوند هدایت شده‌اند؛ همان‌گونه که انبیا الهی هدایت شده‌اند و مردم امر شده‌اند که به افراد هدایت شده اقتدا کنند.

افزون بر آنچه در این باب بیان شد، گفتنی است حال که تصدی مقام امامت منوط به وجود عصمت در شخص امام است و با توجه به اینکه پی بردن به ملکه عصمت، از عهده کسی به جز خداوند متعال ساخته نیست، معرفی معصوم تنها از ناحیه خداوند متعال تحقق می‌یابد؛ حتی پیامبران الهی که در دوران حیات خویش سفارش بسیاری بر مسئله وصایت داشته‌اند، از ناحیه خداوند مأمور به معرفی وصی به مردم بوده‌اند.

۵- خاستگاه و سرچشمه عصمت

در مباحث کلامی، منشأ و سرچشمه عصمت از مهم‌ترین مسائلی است که اذهان متکلمان را به خود جلب نموده است. در میان آیات قصص قرآن، آیاتی وجود دارد که به وضوح گویای این است که عصمت از مقوله علم و معرفت یقینی است، نه از روی جبر و قهر و یا از روی عدم توانایی بر عصیان. در ادامه برخی از این آیات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. انبیاء/۷۳ و سجده/۲۴.

۵-۱- آیه سبب موهبت امامت

آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۱ به صراحت سبب موهبت امامت به برخی از افراد را «صبر» و «یقین به آیات الهی» دانسته است. علامه طباطبایی پس از بیان این مطلب در تبیین اهمیت یقین و چگونگی آن برای امام، به آیه ﴿وَكَذَلِكَ نُزِّيْ اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۲ استناد کرده که گویای این است که نشان دادن ملکوت به ابراهیم علیه السلام مقدمه افاضه یقین به وی بوده است. لذا روشن می شود که این یقین چیزی جدای از مشاهده ملکوت نیست؛ همان گونه که از ظاهر آیات ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ﴾^۳ و ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِيذٍ لَمَّحْجُوبُونَ؛ كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ، وَمَا اَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۴ برمی آید. در این آیات مقربان کسانی معرفی شده اند که از پروردگار خود در حجاب نیستند؛ یعنی در دل، پرده ای مانع از دیدن پروردگارشان ندارند و اهل یقین به خدا هستند؛ خلاصه اینکه امام باید انسانی دارای یقین باشد، انسانی که عالم ملکوت برایش مکشوف باشد و با کلماتی از خدای سبحان برایش محقق گشته باشد، و ملکوت عبارت است از همان امر، و امر عبارت است از باطن این عالم.^۵

۵-۲- آیات استخلاف آدم علیه السلام و تعلیم أسماء

ماجرای استخلاف حضرت آدم علیه السلام و تعلیم أسماء که در سوره بقره بیان شده^۶ به خوبی

۱. سجده/۲۴.

۲. أنعام/۷۵.

۳. تکوین/۶.

۴. مطففین/۲۱۴.

۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ۱/۲۷۳.

۶. بقره/۳۰-۳۳.

گویای این است که خاستگاه عصمت از مقوله علم و معرفت یقینی است. پیش‌تر در بحث دلالت بر عصمت گفتیم آنگاه که خداوند اراده نمود در زمین خلیفه‌ای قرار دهد، فرشتگان عرضه داشتند: «آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی می‌کند؟» گویا فرشتگان می‌پنداشتند خلیفه خداوند، غیر معصوم است. اما خداوند در پاسخ ایشان فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» یعنی اینکه شما فقط غیر معصومین را دیدید، اما معصومان را ندیدید؛ لذا اگر خداوند در زمین تنها افراد غیر معصوم را قرار می‌داد، خلقت شرّ محض می‌شد و اعتراض فرشتگان به خداوند وارد بود؛ لذا لازمه وارد نیامدن این اشکال به خداوند این است که زمین هیچ‌گاه خالی از معصوم نباشد.

در ادامه، ماجرای تعلیم اسماء به آدم علیه السلام به میان می‌آید. فرشتگان اعتراف می‌کنند که درباره این اسماء چیزی نمی‌دانند؛ آنگاه خداوند آدم علیه السلام را امر می‌کند تا این اسماء را به فرشتگان خبر دهد. سپس خداوند می‌فرماید: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟»^۱ که این فراز متناظر با همان عبارت پیشین است که خداوند فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».^۲ پس اینجا مشخص می‌شود که در وجود آدم علیه السلام علم به اسماء وجود دارد و آن چیزی که خلقت را از شرارت محض خارج می‌کند، وجود خلیفه معصومی است که علم به اسماء دارد. پس عصمت از مقوله علم و معرفت یقینی والهی لدنی است.

۵-۳- آیه برهان رب

آیه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْتَ رَاٰی بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَ

۱. بقره/۳۳.

۲. بقره/۳۰.

الْفَحْشَاءِ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۱ قصه حضرت یوسف علیه السلام نیز به خوبی حکایت از این دارد که عصمت امری برخاسته از معرفت و یقین است.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه، برهان را به معنی سلطان دانسته که مراد از آن سببی است که یقین آور باشد، چون در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد، مانند معجزه در آیه «فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ»^۲ و آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ»^۳ و آیه «إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۴ که همان حجت یقینی است که حق را روشن ساخته و بردل‌ها حاکم می‌شود و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد.

ایشان در ادامه می‌نویسد:

اما آن برهانی که یوسف علیه السلام از پروردگار خود دید هر چند کلام مجید خداوند متعال کاملاً روشنش نکرده که چه بوده، لیکن به هر حال یکی از وسایل یقین بوده که با آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمانده، کلام یوسف آنجا که با خدای خود مناجات می‌کند، دلالت بر این معنا دارد، چون در آنجا می‌گوید: «وَالْأَلَّ تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۵ و همین خود دلیل بر این نیز هست که سبب مذکور از قبیل علم‌های متعارف یعنی علم به حسن و قبح و مصلحت و مفسده افعال نبوده، زیرا این‌گونه علم‌ها گاهی با ضلالت و معصیت جمع می‌شود، چنانکه از آیه «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمِهِ»^۶

۱. یوسف/۲۴.

۲. قصص/۳۲.

۳. نساء/۱۷۴.

۴. نمل/۶۴.

۵. یوسف/۳۳.

۶. جاثیه/۲۳.

وآیه «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» نیز به خوبی استفاده می‌شود. پس بی‌گمان آن برهانی که حضرت یوسف علیه السلام از پروردگار خود دید، همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می‌دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند.^۲

۵-۴-آیه «وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ»

آیه مذکور از دیگر شواهد قصص قرآن است که دلالت دارد عصمت ملکه‌ای از جنس علم است.

آن نیروی قدسی که یوسف به وسیله عصمت و پاکی، خود را در چنین موقع خطیری حفظ کرد از قبیل علوم و از سنخ معارف بوده، به دلیل اینکه یوسف می‌گوید: «اگر مرا ننگه نداری از جاهلان می‌شوم» و اگر غیر این بود باید می‌گفت: «از ظالمان می‌شوم» هم چنان‌که به همسر عزیز همین را گفت: «ظالمان رستگار نمی‌شوند» و یا باید می‌گفت: «از خائنان می‌شوم» هم چنان‌که به ملک فرمود: «و خدا کید خیانت‌کاران را به نتیجه نمی‌رساند».

علامه طباطبایی در جای دیگری از تفسیرش با استناد به آیه «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و آیه «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيَّ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَ مَا يُضْرُونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» می‌نویسد:

علمی که آن را عصمت می‌نامیم با سایر علوم از این جهت مغایرت دارد

۱. نمل/۱۴.

۲. طباطبایی، سید محمدحسین، همان، ۱۱/۱۲۸ و ۱۲۹.

که این علم اثرش که همان بازداری انسان از کارزشت و واداری به کار نیک است، دائمی و قطعی است و هرگز از آن تخلف ندارد؛ به خلاف سایر علوم که تأثیرش در بازداری انسان اکثری و غیردائمی است؛ چنانکه در قرآن کریم درباره آن فرموده: «وَجَعَلُوا بِهَا أَسْتَيْقِنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ» و نیز فرموده: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» و نیز فرموده: «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» و آیه «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» نیز بر این معنا دلالت می‌کند، زیرا با اینکه مخلصین یعنی انبیاء و امامان، معارف مربوطه به اسماء و صفات خدا را برای ما بیان کرده‌اند و عقل خود ما هم مؤید این نقل هست، مع ذلك خداوند توصیف ما را صحیح ندانسته و آیه مذکور خدا را از آنچه ما توصیف می‌کنیم منزّه نموده و توصیف مخلصین را صحیح ندانسته. پس معلوم می‌شود که علم ایشان غیر از علم ما است.^۱

افعالی که از پیغمبری صادر می‌شود که فرض کردیم همه اطاعت خداست، افعالی است اختیاری، عیناً مانند همان افعال اختیاریه‌ای که از خود ما صادر می‌شود، چیزی که هست در ما همان طور که گاهی اطاعت است همچنین گاهی معصیت است، و شکی نیست در اینکه فعل اختیاری از این جهت اختیاری است که از علم و مشیت ناشی می‌شود، و اختلاف فعل از نظر اطاعت و معصیت به خاطر اختلافی است که در صورت علمیه آن فعل از نفس صادر می‌شود، اگر مطلوب - یعنی همان صورت‌های علمیه - پیروی هوس و ارتکاب عملی باشد که خدا از آن نهی کرده، معصیت سر می‌زند، و اگر مطلوب حرکت در مسیر عبودیت و امتثال امر مولی باشد اطاعت محقق می‌شود. پس اختلاف اعمال ماکه یکی اطاعت نامیده می‌شود و دیگری معصیت،

به خاطر اختلافی است که در علم صادر از نفس ما وجود دارد، حال اگر یکی از این دو علم یعنی حرکت در مسیر عبودیت و امتثال امر الهی ادامه یابد معلوم است که جز اطاعت عملی از انسان سر نمی زند و اگر آن یکی دیگری یعنی حرکت در مسیر هوای نفس که مبدأ صدور معصیت است ادامه یابد، جز معصیت از انسان سر نخواهد زد. بنابراین صدور افعال از رسول خدا ﷺ به وصف اطاعت صدوری است دائمی و این نیست مگر برای اینکه علمی که افعال اختیاری آن جناب از آن علم صادر می شود، صورت علمیه ای است صالح، و غیر متغیر، و آن عبارت است از اینکه دائماً باید بنده باشد، و اطاعت کند، و معلوم است که صورت علمیه و هیئت های نفسانی که راسخ در نفس است و زوال پذیر نیست، ملکه ای است نفسانی، مانند ملکه شجاعت و عفت و عدالت و امثال آن، پس در رسول خدا ﷺ ملکه های نفسانی ای هست که تمامی افعالش از آن ملکه صادر است، و چون ملکه صالحه ای است، همه افعالش اطاعت و انقیاد خدای تعالی است، و همین ملکه است که او را از معصیت باز می دارد.^۱

افزون بر آنچه بیان شد، به نظر نگارنده، آیات دیگری از قصص قرآن وجود دارد که بیانگر مطلب مذکور است:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۲

﴿وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^۳

۱. همان، ۱۳۸/۲-۱۳۹؛ برای مطالعه بیشتر: همان، ۵/۷۸-۸۰؛ رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ۱/۵۳۹ و ۵۴۰.

۲. بقره/۶۷.

۳. اعراف/۱۳۸.

﴿وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾^۱

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۲

﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾^۳

﴿أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^۴

﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾^۵

در آیات مذکور که همگی در شمار آیات قصص قرآن است به خوبی دیده می شود که خاستگاه مسخره کردن، شرک، بت پرستی، پیشنهادهای باطل کافران، ترک اولیایی که از نوح صادر شد، ظلم برادران یوسف به او، شهوت رانی حرام همچون لواط، پافشاری بر بت پرستی و عدم ایمان به انبیاء الهی، «جهل» معرفی شده است. چنانچه در آیات غیر قصص همچون ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾^۶ و ﴿قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾^۷ عامل اصلی ایمان نیاوردن به خداوند حتی با وجود مشاهده آیات الهی و نیز سبب دعوت کردن به عبادت غیر از خدا، جهل معرفی شده که مؤید برداشت مذکور است. بر این اساس در یک نگاه کلی

۱. هود/۲۹.

۲. هود/۴۶.

۳. یوسف/۸۹.

۴. نمل/۵۵.

۵. أحقاف/۲۳.

۶. أنعام/۱۱۱.

۷. زمر/۶۴.

به این آیات می‌توان چنین نتیجه گرفت که ریشه، سرچشمه و خاستگاه همهٔ رذایل اخلاقی و انحرافات اعتقادی و همهٔ گناهان و ظلم‌هایی که از انسان سر می‌زند، جهل انسان است و ریشه‌کن کردن آن، تنها با علم و معرفت تحقق می‌یابد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که آن نیرو و ملکهٔ وجودی در انسان که مانع از ارتکاب خطاها و گناهان می‌شود و شوق به انجام واجبات و طاعات را در انسان ایجاد می‌کند، از جنس علم و معرفتی است که هرگز با جهل جمع نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

۱. در خصوص ادلهٔ عصمت امام، افزون بر آیات معروفی چون آیات تطهیر، اولی الامر و آیات دیگر، در قصص قرآن کریم و یادکرد انبیاء پیشین آیات متعددی چون آیات استخلاف آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، آیهٔ ابتلاء ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ، آیهٔ «وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، آیهٔ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا» و آیهٔ اقتداء به هدایت انبیاء، به خوبی بر عصمت امام دلالت دارد که این امر حکایت از تناسب محتوایی آیات قصص و آیات غیر قصص در باب امامت است.

۲. قصص قرآن کریم اگرچه در بدو نظر، سرگذشت و یادکرد پیشینیان به نظر می‌رسد، لیکن تناسب محتوایی آن با آیات غیر قصص و نیز تجلی سنت‌های الهی در میان پیشینیان که در قالب قصص در قرآن کریم به ویژه در ارتباط با ابعاد هدایتی و رهبری معصومان و حجج الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نمودار گشته است، به خوبی بیانگر ظرفیت ویژهٔ قصص قرآن کریم در استنادات کلامی امامت است.

۳. آیاتی چون آیهٔ سبب موهبت امامت، آیات استخلاف آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و تعلیم اسماء، آیهٔ برهان رب، آیاتی از قصص قرآن که جهل را ریشه و سرچشمهٔ گناهان و خطاها می‌دانند، بیانگر خاستگاه و سرچشمهٔ عصمت هستند.

۴. از آنجاکه علم و معرفت در تقابل با جهل است و ریشه‌کن کردن جهل، با علم و معرفت تحقق می‌یابد، و جهل، سرچشمه و خاستگاه همهٔ رذایل و آسیب‌های اخلاقی، انحرافات اعتقادی و ریشهٔ همهٔ گناهان و ظلم‌های صادره از انسان است،

چنین می‌توان نتیجه گرفت که آن نیرو و ملکه وجودی در انسان که مانع از ارتکاب خطاها و گناهان می‌شود و شوق به انجام واجبات و طاعات را در انسان یادآور می‌شود، از جنس علم و معرفتی است که هرگز با جهل جمع نمی‌شود.

۵. از آنجاکه تصدی مقام امامت، منوط به وجود عصمت در شخص امام است، با توجه به اینکه پی بردن به ملکه عصمت در درون افراد، از عهده کسی به جز خداوند متعال ساخته نیست، معرفی معصوم تنها از ناحیه خداوند متعال تحقق می‌یابد؛ حتی پیامبران الهی که در دوران حیات خویش به ویژه در اواخر عمرشان سفارش بسیاری بر مسئله وصایت داشته‌اند، از ناحیه خداوند مأمور به معرفی وصی به مردم بوده‌اند. لذا در مسئله امامت، اختصاص تعیین و نصب امام از ناحیه خداوند متعال است که این تعیین الهی، به دستور خداوند توسط پیامبران به مردم ابلاغ می‌شود که مطلب اول «تعیین الهی» و مطلب دوم «نص نبوی» در معرفی امام است.

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۴۱۵ ق.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغة؛ قم: انتشارات کتابخانه ایت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی (شیخ صدوق)، الأمالی، تهران: کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
- ، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، قم، دارالرضی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- ، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
- ، علل الشرائع، قم، داوری، بی تا.
- ، عیون أخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
- ، کمال الدین وتمام النعمة، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ ق، با استفاده از ترجمه کمال الدین، منصور پهلوان، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۰ ش.
- ، معانی الأخبار، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، متشابه القرآن ومختلفه، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ ق.
- ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، ناشر: دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقائیس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل وأسرار التأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹ ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
- حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

حسينی تهرانی، سيد محمد حسين، امام شناسی، مشهد، نشر علامه طباطبائی، ۱۴۲۶ ش، چاپ سوم.

حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة، بيروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۲۲ ق.

حقى بروسوى، اسماعيل بن مصطفى، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، بی تا.
حلى، حسن بن يوسف، الألفين فى إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، با استفاده از ترجمه وجدانى، قم، انتشارات دارالهجرة، ۱۴۰۹ ق.

-----، الباب الحادى عشر، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى، ۱۳۶۵ ش، چاپ اول
راغب اصفهانی، حسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، به كوشش صفوان عدنان داودى، دمشق-بيروت، دارالعلم الدار الشامية، ۱۴۱۲ ق.
رضوانى، على اصغر، شيعه شناسى و پاسخ به شبهات، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۴ ش، چاپ دوم.

زبیدی، سيد محمد مرتضى حسينى واسطى، تاج العروس من جواهر القاموس، به كوشش على شيرى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.

زمخشري، ابوالقاسم، محمود بن عمر، الفائق فى غريب الحديث، تحقيق ابراهيم شمس الدين بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۷ ق، چاپ اول.

-----، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۰۷ ق، چاپ سوم.

سيد مرتضى، على بن حسين (علم الهدى)، أمالى المرتضى، قاهره، دارالفكر العربى، ۱۹۹۸ م.

-----، الشافى فى الإمامة، به كوشش سيد عبد الزهراء حسينى، تهران، مؤسسة الصادق عليه السلام، ۱۴۱۰ ق.

شوشترى، قاضى نورالله، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، مقدمه وتعليقات از آيت الله العظمى مرعشى نجفى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول

طباطبائى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق، و نیز با استفاده از ترجمه سيد محمد باقر موسوى همدانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ پنجم.

طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج، مشهد، نشر مرتضى، ۱۴۰۳ ق.

طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، به كوشش احمد قصير عاملی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

-----، تلخیص الشافی، به کوشش حسین بحر العلوم، قم، انتشارات المحبین، ۱۳۸۲ ش.

-----، الرسائل العشر، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۴ ق.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن، قواعد العقائد، به کوشش علی حسن خازم، لبنان، دار الغرب، ۱۴۱۳ ق.

فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله حلّی سیوری، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۵ ق.

-----، اللوامع الإلهية فی المباحث الكلامية، تحقیق شهید قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ق.

فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق.

قاضی عبد الجبار، المغنی فی أبواب التوحید والعدل، تحقیق جورج فنوتی، قاهره، الدار المصرية، ۱۹۶۵-۱۹۶۲ م.

کاشانی، ملافتح الله، زیدة التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ ق، چاپ اول.

کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ ش.

مفید، محمد بن محمد، أوائل المقالات، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

-----، تصحیح الاعتقاد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

-----، الفصول العشرة، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

-----، النکت الاعتقادية، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

نعمانی، ابو عبد الله محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبة، مكتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.

یزدی مطلق و جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی (بررسی دیدگاه های امامیه، معتزله و اشاعره)، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱ ش، چاپ اول.

عصمة الإمام ومنشؤه في قصص القرآن الكريم

محسن ديمه كارگراب^١

الخلاصة:

يعتبر عصمة الإمام من أهم المباحث الكلامية التي كانت منذ القدم وإلى اليوم تدرس في التراث الكلامي عند الإمامية، ذيل شرائط الإمام.

لكن المتكلمين استندوا في هذا الباب .سوى الأدلة العقلية والنقلية .على آيات قرآنية ، نحو آية التطهير، وآية أولي الأمر، وآيات من هذا القبيل، مع العلم أن في قصص القرآن الكريم قسم من الآيات تدل على عصمة الإمام، وقسم من الآيات تدل على منشأ القول بعصمة الإمام، وكلا القسمين من آيات القصص القرآنية قد أغفلها المتكلمون .

هذه المقالة تسعى لتعريف وتبيين كما ملحوظاً من آيات القصص القرآنية في موضوع عصمة الإمام، على أساس المنهج الوصفي .التحليلي، وانطلاقاً مما تقدّم تنقسم المقالة إلى أدلة عصمة الإمام أولاً، ومنشأ القول بالعصمة .

المفردات الأساسية: قصص القرآن، الإمامة، عصمة الإمام، منشأ العصمة، التفسير الكلامي.

١. أستاذ مساعد في جامعة علوم ومعارف القرآن الكريم، جامعة تربية المعلم القرآني في مشهد.

The Infallibility of Imam and its origin in the Noble Quran stories

Mohsen Deyme Kar Gerab¹

Abstract

“The infallibility of Imam “is one of the most important theological discussions which has been explored in the theological heritage of the Twelvers following the Imamate conditions since long. However, the theologians’ evidences in this regard, in addition to the narrative and rational evidences, have been related more with verses such as Purification, Rulers, and such; whereas there are verses in the stories of the Noble Quran that some of them indicate the infallibility of the Imam and some others point out the origin of the Imam’s infallibility which both groups have been used little by the Twelvers’ theologians. In this article, it has been tried, on the basis of a descriptive–analytical method, to introduce and explain the noticeable capacity of such verses from the stories with the topic of “the infallibility of Imam”. For this, the article has been arranged in two parts of “reasons for the infallibility of Imam” and “the origin of Imam’s infallibility”.

Keywords: the stories of Quran, Imamate, the infallibility of Imam, the origin of infallibility, theologian interpretation.

1. Assistant professor in the university of Quran Sciences and Knowledge, the Quran Teacher Training University , Mashhad (mdeymekar@gmail.com)